

## باسمه تعالی

- جمع بندی: صحّت کلام مشهور فقط در متعلّق ..... ۱
- نکته سوم: ..... ۲
- اول: خطاب تبلیغ و تشریح ..... ۲
- دوم: مقدمات تصوّر قضیه معقوله توسط سامع ..... ۲

**موضوع:** مطلق و مقید (فصل دوم: مقدمات حکمت / تنبیهات)

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات قبل، بحث در مورد فصل دوم یعنی مقدمات حکمت بود. دو مقدمه به عنوان مقدمات حکمت پذیرفته شد: در مقام بیان بودن متکلم؛ عدم ذکر قید متصل در کلام؛ در جلسه قبل، تنبیه اول ذیل این فصل مطرح شد. در تنبیه اول، چند نکته پراکنده توضیح داده می‌شود. در این جلسه به ادامه این تنبیه پرداخته می‌شود.

**جمع بندی: صحّت کلام مشهور فقط در متعلّق**

در مورد اطلاق در مفاد هیئت، در علم اصول عموم (در مقابل اطلاق) به کار نمی‌رود، اما ممکن است عموم در مفاد هیئت هم تصویر شود. به عنوان مثال مفاد هیئت یعنی همان وجوب در «اکرام الفقیر واجب»، اطلاق دارد؛ اما در «اکرام الفقیر واجب مطلقاً»، عموم دارد، یعنی با استفاده از لفظ بیان شده است که این وجوب هیچ تعلیق یا شرطی ندارد. در این موارد حتی اگر از نام «عموم» هم استفاده شود، تفاوتی بین عامّ و مطلق نخواهد بود، زیرا هر دو به معنی عدم اشتراط هستند. بنابراین کلام مشهور در مورد اطلاق در مفاد هیئت، صحیح نیست.

در مورد اطلاق در متعلّق، عموم معمولاً در نهی به کار می‌رود و در وجوب به کار نمی‌رود. در مفاد امر تنها اطلاق به کار می‌رود مانند «تجب الصلاة» که در این موارد متکلم، طبیعی را اراده کرده است. اما در نهی هم اطلاق ممکن است مانند «یحرم الکذب»، و هم عموم ممکن است مانند «یحرم کلّ کذب». در این موارد کلام اصولیون صحیح است که اگر متعلّق دارای اطلاق باشد، طبیعی اراده شده است؛ و اگر متعلّق دارای عموم باشد، تمام افراد اراده شده است.

در مورد اطلاق در موضوع، نیز هم اطلاق و هم عموم به کار می‌رود. به عنوان مثال «اکرم کلّ فقیر» عامّ است و «اکرم الفقیر» مطلق است، اما همانطور که توضیح داده شد، در هر دو مراد «تمام افراد» است. به عبارت دیگر محکی «فقیر» در هر دو مورد تمام افراد فقیر است. بنابراین کلام مشهور در این مورد هم صحیح نیست.

در نتیجه این کلام مشهور، تامّ نیست که یکی از تفاوت‌های عموم و اطلاق در این است که در اطلاق همیشه طبیعی اراده شده است، اما در عموم همیشه تمام افراد اراده شده است؛ این تفاوت فقط در اطلاق متعلق است.

### نکته سوم:

این نکته بسیار مهمّ است. در کلمات فقهاء رائج است که «اطلاق ثبوتی» و «اطلاق اثباتی» استفاده می‌شود. گاهی نیز از تعبیر «اطلاق و تقیید در مقام اثبات» و «اطلاق و تقیید در مقام ثبوت» استفاده می‌شود. برای توضیح مراد از اصطلاحات نیاز است به عنوان مقدمه دو امر توضیح داده می‌شود:

### اول: خطاب تبلیغ و تشریح

خطابات متضمن حکم تقسیم به «خطاب تبلیغ» و «خطاب تشریح» می‌شوند:

«خطاب تشریح» خطابی است که به نفس آن خطاب، حکم یا طلب یا تشریح محقق می‌شود. مانند اینکه مولای عرفی به عبدش بگوید «اکرم الفقیر» که با نفس همین کلام، تشریح شکل می‌گیرد. خطاب تشریح دو ویژگی مهمّ دارد: اول اینکه باید از مولی صادر شود؛ و دوم اینکه قبل از آن خطاب نباید حکمی باشد تا با همین خطاب حکم محقق شود.

«خطاب تبلیغ» خطابی است که بعد از تشریح، صادر می‌شود و متضمن حکم است. اگر مولی بعد تشریح، دوباره برای یادآوری یا مانند آن بگوید «اکرم الفقیر»، این خطاب تبلیغ است که با آن هیچ حکمی یا طلبی محقق نشده است. خصوصاً اگر متکلم غیر از مولی باشد، قطعاً خطاب تبلیغ خواهد بود. بنابراین خطابات ائمه علیهم السلام خطابات تبلیغ است، زیرا ائمه علیهم السلام شارع نیستند بلکه مبلغ احکام تشریح شده هستند. در فقه دائماً با خطاب تبلیغ مواجه هستیم، یعنی روایات ائمه علیهم السلام چه به نحو جمله خبری باشد چه جمله انشائی همه خطاب تبلیغ هستند.

### دوم: مقدمات تصوّر قضیه معقوله توسط سامع

در امر دوم توضیح داده خواهد شد که در عالم واقع چه اتفاقاتی رخ می‌دهد تا با تلفظ متکلم، سامع قضیه معقوله را تصوّر نماید. نظریه رائج بین علمای اصول این است که متکلمی که جمله «زید عادل» را می‌گوید، شش مرحله وجود دارد:

۱. مرحله اول این است که متکلم این قضیه را تصوّر می‌کند. یعنی «زید» و «عادل» تصور شده، و بین این دو تصوّر یک «نسبت تصادفیه» یا «نسبت حملیه» وجود دارد. به عبارت دیگر در ذهن او، دو تصوّر و یک نسبت محقق می‌شود. بنابراین سه چیز وجود دارد: تصوّر زید؛ تصوّر عادل؛ نسبت حملیه؛

۲. مرحله دوم این است که متکلم این قضیه را تلفظ می‌کند. «تلفظ» یک فعل است و از اعراض متقوم به متکلم است، یعنی معروض آن همان متکلم است.
۳. مرحله سوم این است که این لفظ در عالم خارج موجود می‌شود. «لفظ» یک کیف محسوس است (که گاهی از آن تعبیر به «کیف مسموع» می‌شود)، و معروض آن هوا است.
۴. مرحله چهارم این است که این لفظ محسوس توسط سامع شنیده می‌شود. یعنی این کیف محسوس در ذهن سامع، کیف نفسانی می‌شود، که معروض آن ذهن سامع است.
۵. مرحله پنجم این است که بعد از کیف نفسانی در ذهن سامع، نوبت به کیف نفسانی دیگری در ذهن سامع می‌رسد که «تعقل قضیه» و یا «تصور قضیه» است. در این مرحله قضیه مسموعه به قضیه معقوله تبدیل می‌شود، یعنی سامع آن قضیه را تصور می‌کند. به عبارت دیگر در ذهن سامع دو تصور و یک نسبت حملیه بین آنها محقق می‌شود. بنابراین مرحله اول و پنجم یکسان هستند، با این تفاوت که مرحله اول در ذهن متکلم، و مرحله پنجم در ذهن سامع است.
۶. در نهایت مرحله ششم این است که سامع ممکن است به آن قضیه معقوله اذعان پیدا می‌کند که همان «تصدیق» است؛ و یا اذعان پیدا نکند که همان «شک» است.